

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره اخذ اجرت بر واجبات است.

و بحثی که الان مطرح است بحث حسب القاعده است. حالا با قطع نظر از روایات خاصه که در باب قضاء وارد شده است یا در باب اذان و اقامه و اینها و الی آخره که انشاء الله آن بحث را بعد متعرض می شویم.

عرض کردیم این بحث ریشه های تاریخی دارد متعرض شدیم چون دیگر فاصله زمانی شد، یک مقدار تکرار می کنیم. بعضی هایش روایت دارد حتی به پیغمبر (ص) هم منسوب است.

از میان اهل به اصطلاح بعد از پیغمبر (ص) از ابوبکر یک قسمت هایی نقل شده، از عمر نقل شده، از امیر المومنین (ع) نقل شده در همین نامه ای که به مالک اشتر نوشتند. در غیر آن.

ما یک مقدار شرح تاریخی مسئله را عرض کردیم. در میان اهل سنت مطرح شده و عرض کردیم این بحث به لحاظ روایت در دوزاویه مطرح شده است. یکی در زاویه عبادی بودن، چون در روایات اهل سنت هم دارد که کسی را که موذن قرار بدهد که لا ینغی علی الاذان اجرا، این به خاطر عبادی بودن، اذان گفتن واجب نیست.

و یکی هم به خاطر وجوب که مثل قضاوت و اینها. البته وجوب را عرض کردیم غیر از مسئله قضاوت، مسئله شهادت، چون ظاهر آیه مبارکه این هست که شهادت واجب است. تحمل شهادت و اداء شهادت. حالا کسی بگوید آقا من شاهد بودم، این حادثه را دیدم، لکن شهادت نمی دهم نزد قاضی مگر پول بگیرم، پول می گیرم شهادت می دهم. این را عرض کردیم از مسائل قدیمی که در بحث اخذ اجرت بر واجبات است اینها است.

و لذا این دیگر همین جور در فقه اهل سنت مطرح شده من القدیم الی یومنا هذا. طبعاً یک مقدارش در روایات ما آمده، قضا در روایات ما آمده، اذان، و بعدها یواش یواش واجبات دیگری مثل غسل میت، بگوید آقا من حاضر میت شما را غسل بدهم، لکن به شرطی که پول بگیرم، یا دفن بکنم یا کفن بکنم. بعد دیگر تدریجاً به صورت کلی اخذ اجرت بر واجبات. و اخذ اجرت بر عبادیات، حالا می خواهد واجب باشد یا نباشد. و این مطرح شد.

عرض کردیم آن که مطرح بود به طور طبیعی بین علمای سنی و شیعه وزیدی، حتی ظواهرش که عبارت زیدی ها را هم خواندیم، چون آقایان نیاوردند، کتاب یحیی بن حسین، کتاب الاحکام، ظواهرش این بود که اخذ اجرت بر واجب نمی شود. ظواهرش این طور است.

حالا عبارت مشهورشان لمنافات الوجوب لاخذ الاجره، یا منافات عبادیت با اخذ اجرت. عرض کردیم این مطلب آمد در میان علمای ما حتی به قضا. مثلاً یک کسی بگوید مجتهد است به او بگویند آقا دستگاه قضایی فرض کنید در صورتی که حالا حکومت اسلامی هم باشد، بگویند آقا این دو نفر اختلاف دارند، شما قضاوت کنید، بگویند من برای این قضاوت این قدر پول می گیرم.

و لذا عرض کردیم که در مثل شرایع هم مطرح کرده، قبل از شرایع هم مطرح بوده. اخذ اجرت بر قضا، رزق بر قضا، این هم بعد اضافه شد. عرض کردیم از زمان امیر المومنین (ع) دیگر، از زمان خود صحابه شروع شد. که رزق اشکال ندارد. مثلاً ماهانه به این آقا بدهند که شما قاضی باش. این یک چیز است.

یکی نه ماهانه نمی دهند، می گویند آقا این قضا آمده شما نگاه بکن، حل خصومت بکن، فصل خصومت بکن، می گوید من برای این مثل یک میلیون تومان می گیرم تا این را فصل بکنم. این اسمش اجرت است.

یعنی دادن بیت المال به قاضی هم دو جور است: یک دفعه به صورت رزق است، ماهانه برایش قرار داده می شود. یک دفعه به صورت اخذ اجرت است. می گوید این قضا این قدر می گیرم، قضای دیگر این قدر می گیرم، هر قضاوتی را معین می کند. این را پنج میلیون، این را ده میلیون می گیرم.

در کتاب شرایع آمده که اخذ اجرت حتی در قضا از بیت المال هم جایز نیست. برای قضاوت دقت فرمودید، حتی از بیت المال. اشتباه نشود. رزق را گفته اشکال ندارد، اما اجرت را اشکال دارد.

عرضم این بود که ما توضیحات کافی راجع به این عرض کردیم و این دیگر تقریباً جزو مسلمات شد. عرض کردیم مرحوم شیخ انصاری هم یکی از دلایل مهمش هم برای اینکه جایز نیست همین اجماع است. آقای خویی هم عرض کردم به ایشان اشکال کردند که اجماع ثابت نیست، مسئله اقوال دارد و توضیحاتش را عرض کردیم.

انصاف قصه ما حالا دنبال این بحث بودیم. تا اینجا می خواستیم برسانیم که حرف مرحوم شیخ انصاری به عنوان اجماع یعنی ارتکاز کلی بین فقهای اسلام نه فقط شیعه، انصافاً هست نمی شود انکار کرد. البته شیخ انصاری نظرش روی این حرفها نبوده، آقای خویی هم نظرشان به این حرفها نبوده است. ما حرفها را خواندیم، کلمات را خواندیم، توضیحات را دادیم. انصافش احساس ما این است. حتی

بین اهل سنت این کاملاً واضح است که البته بعد در بین علمای شیعه دو طرف شد. یکی اخذ اجرت بر حرام که نوع چهارم بود، در کتاب شیخ، و یکی اخذ اجرت بر واجب. بنا شد این دو تا که الزامی هستند یکی حرام یکی واجب، الزام به فعل یا الزام به ترک، اخذ اجرت پول گرفتن در مقابل آنها درست نباشد.

دیگر از زمان شیخ این مسئله در شیعه بالخصوص انصاف قصه خیلی بیشتر حلاجی شد تا قبل از شیخ. و این مسئله بین شیعه بیشتر حلاجی شد تا اهل سنت. و عرض کردیم یکی از کسانی که نسبتاً بیشتر از بقیه، دیگر همین را ما محور قرار دادیم گفتیم تمام کلام، مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی، که می گویند راضی هم نبود معروف به کمپانی، می گویند راضی نبود به این لقب کمپانی به ایشان گفته بشود. مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی ایشان در این رساله ای که نوشتند بر اخذ اجرت بر واجب تقریباً بیشتر از بقیه وارد بحث شدند.

من اخیراً به مناسبتی یک جایی نگاه کردم ایشان حاشیه مکاسبشان را در سن بیست و هفت سالگی نوشتند. فکر نمی کنم درست باشد نمی دانم. حالا این حاشیه این مکاسب این جلدی که دست من است تاریخ ندارد، آن جلد اول هم نشد مراجعه بکنم. به هر حال اگر مطلب درست باشد، حالا جلد اول فرض کنید، که ایشان بیست و هفت ساله بوده، این کتاب که بیست و هفت ساله نبوده، چون برای ما شبهه شد که نکند این رساله اخذ اجرت هم در جوانی ایشان نوشته باشند. علی ای حال آخر این رساله که رساله مستقلی است، در آخر رساله ۱۳۴۸ نوشتند، تمت الرساله ۱۳۴۸، اگر این درست باشد ایشان در آن وقت ۵۲ سالشان بوده، چون ایشان متولد ۹۶ هستند، ۱۲۹۶. اگر این که اینجا چاپ شد درست باشد چون من نسخه خطی ندیدم، ایشان در وقت نوشتن رساله ۵۲ ساله بودند نه ۲۷ ساله. حالا حاشیه را کی نوشتند نمی دانم.

و انصافاً هم نسبتاً واضح است که پخته است مرحوم آشیخ محمد حسین در این رساله پخته است. و ایشان همین کاری هم که بعد مثلاً شاگرد ایشان مرحوم آقای خویی انجام دادند و عده ای از علما همین راه.

ایشان دو بحث را مطرح کرد: اخذ اجرت با عبادیت، اخذ اجرت بر واجب. آن عنوان عبادیت عرض کردم سابقه در روایات اهل سنت عن رسول الله (ص) هم دارد در اذان که عبادی است. یعنی این مسئله ریشه هایش بر می گردد از زمان رسول الله (ص) نه به این شکلی که الان هست.

و عرض شد که مرحوم آشیخ محمد حسین بحث اولشان را در واجب گرفتند. دومشان را در عبادیت گرفتند. و در واجب ایشان هفت وجه ذکر کردند که اخذ اجرت نمی شود کرد. ما وجوه ایشان را خواندیم. البته به نظر ما تحلیلات ایشان خیلی قانونی نیست، خیلی تحلیل

حقوقی نیست، خیلی دقیق نیست، یعنی دقیق حقوقی، بیشتر جنبه مصادره به مطلوب دارد، یعنی مدام مطلب را تکرار می کند، به جای اینکه استدلالی بشود روشن بکند.

و برگشتیم به وجه چهارمی که ایشان فرمودند و جوابی که از وجه چهارم. عرض کردیم وجه چهارمی که ایشان فرمودند هر عملی که واجب بشود ملک آمر می شود. اگر ملک آمر شد مأمور نمی تواند ملک شخص دیگری قرار بدهد. این وجه چهارمی که ایشان آوردند.

یا البته ایشان بعدها در اثناء جواب غیر از ملک حق را هم آوردند. عرض کردم مرحوم آقای نائینی حق را یک درجه ضعیفی از ملک می داند. این بحثی است در قانون، الان امروزه هم هست، در همین قوانین وضعی بشر هم هست. حقیقت حق، حق چیست. عرض کردیم دیگر اینها را تکرار نمی کنیم.

آقای خویی می گویند حق و حکم فرقی ندارد یکی است. بعضی آثار برای بعضی از اعتبارات هست بعضی نیست. این که می گویند حق غیر از حکم است، نمی دانم حکم قابل اسقاط نیست، حق قابل اسقاط است، این را آقای خویی قبول ندارند. می فرمایند حق و حکم یکی است. و مرحوم آقای نائینی عرض کردیم حق را درجه ضعیفی از ملک می دانستند.

و باز هم کرا را عرض کردیم در قوانین امروزه در غرب حق ما جعل لصالح الشخص، تفسیر می کند. حالا من چون از متن عربی نقل می کنم کتاب سنهوری، دیگر به فارسی نمی دانم چه ترجمه کردند. ما يجعل لصالح الشخص را حق می گویند. آن وقت ما يجعل علی الشخص را حکم می گویند و حق هم همین است. آن مطلبی که آقای خویی فرمودند حق و حکم با همدیگر فرق ندارد این مطلب درست نیست. حق این است که حق و حکم با همدیگر فرق می کند. ما يجعل لصالح الشخص این را به اصطلاح حق می گویند.

البته حقوق مختلف هستند انشاء الله اگر رسیدیم به اول مکاسب بیع، یک مقداری آنجا حاشیه مرحوم آقای یزدی را هم می خوانیم. مرحوم آقای یزدی هم ۱۴ تا ۱۵ قسم کرده حق را. یا قابل اسقاط هست، یا قاب اسقاط نیست، قابل اسقاط مجانی، قابل اسقاط به عوض، و الی آخر دیگر. حالا چون طولانی است در همان جا انشاء الله متعرض می شویم.

پس مرحوم نائینی وجه چهارم را این گرفتند. در مناقشه می خواهند بگویند نه ملک نمی شود. اصل مناقشه ایشان مأمور به مثلاً اگر گفت برای من آب بیاور، این آب آوردن ملک من می شود در ذمه مأمور. من مالکش هستم، مالک. وقتی آمر گفت آب بیاور من، آنوقت اگر بیاورد به پسر بگوید، می گوید من برای پدرت آب می برم به شرط اینکه از تو پول بگیرم، دیگر نمی تواند تملیک کس دیگری بکند، از کس دیگری پول بگیرد، روشن شد؟

اگر گفت برای من آب بیاور، این ملک من است، من در ذمه مأمور آب آوردن را مالک می شوم. مثل اجاره، حالا برای اینکه تبعیدش برداشته بشود، اگر گفت امروز شما هشت ساعت برای من بنایی بکنی، این قدر به تو می دهم، این عمل او ملک شخص می شود، ملک به اصطلاح خودشان مستأجر می شود.

عرض کردم در اجاره ابدان اجیر می گویند و مستأجر، در اجاره اعیان موجر و مستأجر. چون

دو تا اجاره داریم، یا اعیان مثل خانه اش را اجاره می دهد، مستأجر کسی است که می گیرد، موجر کسی است که اجاره می دهد. اجاره ابدان داریم، می گوید بیا امروز صبح اینجا کارگری برای ما بکن هشت ساعت این قدر به تو می دهیم، اینجا مستأجر آن کسی است که می گوید بیا برای من کار بکن، مستأجر اوست، آن شخصی که کار می کند اجیر است. این دو تا عنوان به همدیگر اشتباه نشود. مستأجر و اجیر دارم، موجر و مستأجر داریم. این دو تا عنوان است. یکی اجاره ابدان و یکی اجاره اعیان.

شما چطور در اجاره می گوید عمل ملک می شود، در تکلیف هم ملک می شود. این خلاصه مطلب.

اگر گفت برای من آب بیاور، اگر گفت شما باید مثلاً شهادت بدهی، واجب است خوب دقت کنید، واجب است شهادت بدهی، شما شاهد بودی آنجا واجب است بروی نزد قاضی شهادت بدهی. اگر گفت واجب است یعنی ملک من است. این ملک شارع است. شما می آیید به تصرف قصه می گوید آقا من می آیم شهادت می دهم به شرط اینکه پول بگیرم، می گوید شما حق ندارید، ملک تو نیست، ملک شخص دیگری است. شما حق پول گرفتن ندارید.

عرض کردم عبارتی که در میان اهل سنت رایج بود و این عبارت به کتب اصحاب ما هم رسید. لمنافاة الوجوب لاخذ الاجره، عنوان این است. این عبارت را بعد آمدند مثل مرحوم محقق اصفهانی باز کرده، چرا منافات دارد وجوب با اخذ اجرت. نکته فنی اش ملکیت است. چون هر عملی که واجب شد ملک آمر می شود. اگر ملک آمر شد، دیگر نمی تواند تملیک به کس دیگری بکند. بگوید آقا من پول می گیرم، بیایم، شهادت دادن ملک خداست، نمی تواند بگوید من برای شهادت دادن از تو پول می گیرم. این روشن؟

و اما مرحوم آقای آشیخ محمد اصفهانی البته عرض کردم ایشان خیلی مفصل این شبهه چهارم را مفصل جواب دادند. خیلی فنی جواب ندادند. حالا ما چون خواندیم، باز دو مرتبه عین ایشان یک مقداری عبارتشان را می خوانیم: فبان الملكية كما حققه في محله، عرض کردم ایشان در بحث حاشیه کفایه شان هم این بحث ملکیت را دارند. خیلی هم آنجا طولانی صحبت، بحث احکام وضعیه، نسبتاً طولانی

صحبت کردند و روی همان قاعده خودشان، رفتند روی ملکیت، چون ملک اعراض هم هست، این که حالا این ملک با این ملک که در فقه به عنوان اصطلاح هست این دو تا فرقی که چیست؟ مقداری وارد این بحث‌ها شدند که خبر معلوم است این ربطی ندارد.

لیست من المقولات، این ملکیت که در فقه است مراد ایشان، لیست من، در مقولات هم ملک داریم، این غیر از آن است. التی لها مطابق، یا مطابقی دارد در خارج، او لها منشأ الانتزاع، که یک منشأ انتزاع داشته باشد، بل اعتبار معنا مقولی، اعتبار، ما مفصل توضیح دادیم، دیگر تکرار نمی‌کنیم. حق با مرحوم آقای نائینی است، حق با مرحوم آشیخ محمد حسین، و عده‌ای است که انتزاع با اعتبار فرق می‌کنند. هر دو جنبه ابداعی دارند اما اعتبار غیر از انتزاع است. و به همین مناسبت متعرض کلام مرحوم استاد در بحث اجتماع امر و نهی شدیم و گفتیم ایشان یکی گرفتند. یعنی در آن عبارتشان ظاهراً خلط شده ما بین انتزاع و اعتبار، بل اعتبار معنا مقولی و يتوقف اعتبار ذلک المعنا علی مصحح لذلک الاعتبار، یک مصححی باید باشد، من عقد ارث حیا زتاً و اشباه ذلک؛ تا اینجا درست. راست است ملکیت یک مصححی می‌خواهد. عرض کردیم ملکیت در اساس به معنای سلطه است. اساسش به صورت بسیطش از سلطه اولیه‌ای که برای انسان پیدا می‌شود. فرض کنید یک درختی بوده میوه‌ای دارد سیب دارد، این ملک کسی نیست، مباحات اولیه به قول آقایان. من رفتم یک سیب چیدم در دستم، ببینید، این سلطه که پیدا شد اسمش شد ملک. این معنا در طول تاریخ بشر تطور پیدا کرد. شما اینجا نشستید هزار کیلومتر آن طرف تر یک باغی دارید در دست شما هم نیست، این هم می‌شود ملک شما. دقت می‌فرمایید؟

س: حاج آقا خیلی جاها هم سلطه نیست. این ملک است مثل ارث و این چیزها آن وقت چگونه جواب داده می‌شود؟

ج: چگونه ملک است؟

س: نه مثلاً در ارث قهراً می‌رسد هیچ سلطه‌ای هم سابقاً نداشته است.

ج: نه اصلش سلطه است، وقتی که به او رسید سلطه پیدا می‌کند.

این مصحح را ایشان

س: اول سلطه است...

ج: نه می‌دانم، این بعد توسعه پیدا کرد. اصلش آن است. اصل ملک سیطره

س: می خواهم رویش کار کنم که سلطه، در سلطه بودن کنجکاوه هستم. ارث و جاهای دیگر ملک است ولی سلطه ای نبوده، قهراً اصلاً قهراً آنا منتقل شده، در حالی که آقای صدر دارد که اصلاً از قبل، همین الان هم من مالک اموال مثلاً پدر هستم.

ج: چه کسی گفته چنین حرفی را؟

س: مثلاً آقای صدر این ...

ج: نمی دانم حالا، من مالک اموال پدرم هستم، این که خیلی خطرناک است، بچه ها بگویند ما مالک اموال پدرمان هستیم. این که اوضاع را خیلی به هم می ریزد. خیلی شلغم شوروا درست می کند. خدای ناکرده اگر نوه هم داشته باشد، نوه یک طرف، بچه یک طرف، جد یک طرف، هفت هشت ده تا مالک پیدا می کند.

س: الان بنده آن اموالی را که مثلاً آن شخص میت فوت می شود، همین الان وارثین

ج: محقق سلطه را شارع می گوید،

س: بعد از موت ...

ج: ابداء، اصلاً ندارد، هیچی ندارد.

این حرف ها چیست؟ شاید بد فهمیده شده عبارت. قطعاً ندارد نه اینکه احتمالاً.

س: ۱۶:۴۲

ج: بله، مصحح می خواهد. ببینید مصحح برای سلطه درست است، شارع می آید می گوید این عقد را من قبول کردم. شما بر کتاب ملک سلطه داشتید، سلطه را می دهید به من، لذا عرض کردیم بعضی در باب بیع گفتند حقیقت بیع تبدیل سلطتین است، تبدیل ملکین است، تبدیل مالکین است، صحیح نیست، تبدیل ملکین ۱۷:۰۶ تا مالکین، چرا در بحث بیعش عرض می کنم.

سلطه اصلش سلطه است ملک. این سلطه در طول تاریخ اعتباراتش عوض شده است. دقت می کنید؟ ایشان مرحوم آشیخ محمد حسین می خواهد بگوید این اعتبارات کجا می آید؟ در عقد آمده، در ارث آمده، در حیات آمده، در بیع آمده، در هبه آمده، اما در اعتبار انشاء نیامده. این حرف ایشان خلاصه اش این است.

می گوید شما مصحح می خواهید، اگر گفت آب بیاور، این که گفت آب بیاور، این آب بیاور ملک نمی شود. آب آوردن ملک نمی شود.

این مصحح نیست، خب این مدعاست این مصادره به مطلوب است خب، آن می گوید می شود.

لذا گفتیم من الان قبل از اینکه عبارت ایشان را بخوانم از اول هم گفتیم. متأسفانه مطلب ایشان مصادر مطلوب است. آن آقا می گوید می شود. می گوید اگر پدر به یک کسی گفت فرض کنید به نوکرش گفت آب بیاور، بعد نوکر برود به پسرش بگوید، می گوید من آب می آورم به شرط اینکه از تو پول بگیرم، او می گوید نمی شود پول بگیری، وقتی پدر گفت آب بیاور، واجب شد بر تو، اگر جواب شد ملک او شد، این مصحح است.

ایشان چه می خواهد بگوید؟ می خواهد بگوید انشاء و اعتبار و وجوب مصحح نیست. عقد مصحح است، ارث مصحح است، حیات مصحح است، هبه مصحح است. درست خیلی خب سلمنا. اما انشاء مصحح نیست. چه کسی گفته نیست، خب این می گوید هست. س: حاج آقا ممکن است استنادشان به ظهور عرفی باشد. یعنی به عرف که مراجعه می کنند...

ج: خب من به شما عرض کردم، شما مثل اینکه الان تشریف نداشتی، عرض کردم در حدود هزار و چهارصد سال است فقهای اسلام، سنی و شیعه نوشتند لمنافات، یکی از نکات منافات همین است. می گوید شارع به تو گفت برو شهادت بده، و لا یأب الشهدا اذا ما دعوا، شارع گفته برو پیش قاضی شهادت بده، تو به طرف می گویی آقا من از تو پول می گیرم تا بروم شهادت بدهم، پول ندهی شهادت نمی دهم. این می گویند نمی شود منافات دارد وجوب با اخذ اجرت. خب در تحلیل این منافات، یکی از وجوهش این است. وقتی شارع گفت واجب است، یعنی ملک شارع است. وقتی ملک شارع شد شما دیگر حق نداری پول بگیری. دقت کردید؟

اینکه شما می گوید عرف، بله آن نکته ای است که من عرض کردم، باید مرحوم آقای اصفهانی این را اثبات بکند. به مجرد این ادعا، ایشان می گوید مصحح می خواهد، بله مصحح می خواهد، قبول، من عقد او ارث او حیاة و اشباه ذلک، درست است قبول، قبول، اعراض، اعراض کردم، من این کتاب ملک من بود، گذاشتم در خیابان از آن اعراض کردم، یک کسی آمد و گرفت، خب بله، این درست.

و کون ایجاب العمل مصححاً لا اعتبار الملكية لله تعالى او لغيره، عرض کردم در عبارت ایشان، مراد از لله یعنی مثل نماز، مراد لغيره، مثل نماز میت. در عبارت ایشان مراد این است. دقت می کنید؟ مرادشان لله یعنی مثل نماز که عمل فقط برای خدا انجام می دهد، لغيره مثل نماز میت، مثل تکفین میت، که این مصلحتش بر می گردد، این ملک آن میت است که شما انجام می دهید، لکن من این را توضیح دادم سابقاً. این مطلب ایشان هم درست نیست، چون بحث، بحث قانونی است، بحث لله و غیر لله ندارد. ما بحثمان در اعتبارات شرعی



نیست، اعتبارات عقلایی، ما بحثمان این است که اگر شخصی به کسی که واجب الاطاعه اش است گفت آب بیاور، می تواند به پسر او بگوید یا به برادرش بگوید یا به کسی بگوید آقا تو پول دادی من آب می برم، ندادی نمی برم. سوال این است. این بحثی هم به خدا ندارد، بحثی هم به اعتبارات دینی ندارد.

این قائل می گوید بله، اگر شما این کار را کردید، این ملک می شود. اگر ملک شد، دیگر حق نداری پول بگیری. عرض کردم این عبارت الا ما شاء الله کلیشه ای تکرار شد در عبارات فقهای سنی. و عرض کردیم شیخ انصاری قدس الله نفسه جزماً و قطعاً به کلمات اهل سنت مراجعه نکرده، کلمات قدما را دقیقاً ندیده، و انصافش مطلبی را که شیخ گفته اجماع، ایشان تمایل شیخ به اجماع است که آقای خویی هم با ایشان مناقشه می کند.

انصافاً انسان وقتی وارد فقه اسلامی اصلاً دقت نکنید، سنی زیدی وارد فقه اسلامی می شود، این را احساس می کند که وجوب با اخذ اجرت منافات دارد. این را احساس می کند، هست این مطلب.

حالا تحلیل این مطلب چیست؟ راه مطلب چیست؟ آن چیز دیگری است. اما اجمالاً در کلمات زیادشان آمده که وجوب با اخذ اجرت منافات دارد. لمنافاة الوجوب لاخذ الاجره.

ایشان می فرمایند که هذا اول الکلام، بله، راست است. ایشان این مطلب ایشان درست است. آن کسی که می گوید، او در حقیقت می گوید عرف این جور می فهمد. می گوید شارع به تو گفت برو شهادت بده، خدا گفت برو شهادت بده، مقنن گفت برو شهادت بده، تو می گویی پول می خواهم یعنی چه دیگر؟ تو اگر پول دادی شهادت می دهم، ندادی نمی دهم، یعنی چه؟ تو حق نداری این حرف را بزنی، تو وظیفه داری بروی شهادت بدهی. چرا مطالبه پول می کنی؟

پس بنابراین این که ایشان می گوید اول الکلام، بله، و کون الايجاب محققاً لحق له تعالی، عرض کردم ایشان از بحث خارج می شود. اصلاً بحث حق الله تعالی نیست، بحث قانونی است. متأسفانه عرض می کنم ایشان خارج شده از بحث. بحث، بحث حقوقی است، بحث قانونی است. ما این را یک تفسیر قانونی، این بحث در دنیای غرب هم می آید، فرق نمی کند، در دانشگاه های حقوق هم مطرح می شود.

اگر دولت یک کاری را وظیفه کرد، مثلاً گفت شما درس خواندی دانشگاه، یک سال باید بروی در مناطق محروم تعلیم بکنی، هست این قانون، بگوید نه آقا با اینکه قانون است من پول می گیرم، خب می گویند نمی شود این قانونی است الزامی است بر تو، یعنی چه پول می گیرم؟

وقتی برای تو الزام کردند که این کار را انجام بدهی، حق گرفتن پول از شخص، مثلاً بروی آنجا از اولیاء بچه‌ها پول بگیرد، می‌گویند آقا تو چرا پول میگیری؟ دولت تو را مجبور کرده یک سال بیا اینجا تعلیم بدهی، تو حق نداری دو مرتبه، دقت می‌کنید؟ لذا این بحث، بحث حق الله تعالی و ان یطیعوا نیست.

عرض کردم مرحوم محقق اصفهانی با تمام جلالت شأنش و انصافاً هم از بقیه مفصل تر نوشته، ایشان خیلی مفصل نوشته، نائینی هم به این مقدار مفصل ننوشته. نائینی دو تا کلمه گفته است، گفته است الزام با اخذ اجرت نمی‌سازد. از این راه نرفته است. لذا ایشان می‌گویند چه الزام به فعل چه الزام با ترک با اخذ اجرت نمی‌سازد. شارع تو را مجبور کرده که این کار را نکن، چطور می‌خواهی پول بگیری انجام بدهی؟ شارع تو را مجبور کرده دروغ نگو، می‌رود برای افراد دروغ می‌گویند پول می‌گیرد. نائینی از این راه وارد شده است.

این را جواب داد مرحوم آقای اصفهانی. وقتی الزام کرد چه الزام به فعل چه الزام به ترک، دقت کردید، شما حق گرفتن پول ندارید، با الزام حق گرفتن پول ندارید. خب این هم یک بحث.

یک بحث دیگر این است، با وجوب ملک می‌شود.

بعد ایشان می‌گویند: و کون الایجاب محقق لحق له تعالی باعتبار ان حق الله تعالی علی العباد ان یطیعوا، می‌بینید ایشان مدام از بحث خارج است. حق الله علی العباد مطرح نیست. لا یوجب حق اعتباریاً، درست است اطاعت است، اما این حق اعتباری نیست. عرض کردم روایت صحیحیه است از امام رضا علیه السلام، می‌گویند من راجع به ما چه می‌گویند؟ می‌گویند عرض کردم، قلت که می‌گویند مردم ملک شما هستند، عبد شما هستند، ملک یعنی، حضرت فرمود معاذ الله، ما کجا چنین حرفی را زدیم که مردم ملک ما هستند، کجا گفتیم؟ گفتیم لنا علی الناس حق الاطاعة، نه اینکه اینها ملک ما هستند، اینها باید اطاعت ما بکنند. اطاعت کردن.

حالا مرحوم آشیخ محمد حسین هم در حقیقت همان حرف روایت است. می‌گویند یطیعوا نه اینکه عملشان ملک لله است، دقت کردید؟

این یطیعوا لا یوجب حق اعتباریاً، نسخ الملک الاعتباری الذی یترب علیه الاثار و منها عدم صحة الاجاره لكونه متعلق حق اعتباریاً لله تعالی و کذا ایجاب العمل للغير، مراد ایشان الغیر نه اینکه قوانین بشری، اشتباه نشود، مراد ایشان در این عبارت یعنی شما واجب است کفن، به اصطلاح دفن بکنید میت را، این میت بر شما حقی دارد، آن حق این است که دفن بشود. این معنایش این نیست که دفن ملک

اوست و شما نمی توانید از کس دیگر پول بگیری. حق او هست، حق او هست که دفنش بکنی، اما می توانی پول بگیری، پول گرفتن منافات با آن ندارد. روشن شد آقا؟

بله، و كذلك ایجاب العمل لله یصح اعتبار الملكية او الحقیة، عرض کردم اول وجه عنوان ملک دارد، بعد عنوان حق دارد. اول بحث هم عرض کردم. ولذا ما این وجه چهارم را دو تا می گوئیم: یک: اعتبار قانونی تولید ملک می کند. دو: اعتبار قانونی تولید حق می کند. که یک درجه ضعیف تر است. یا حق یا ملک، که اینها مانع از اخذ اجرت هستند. سوال این است.

ایشان می خواهند بگویند اعتبار قانونی نه تولید ملک می کند نه تولید حق. این خلاصه بحث. نه حقی را ایجاد می کند نه ملکی را ایجاد می کند. فقط چیزی که هست وجوب اطاعت است. این وجوب اطاعت با اخذ اجرت منافات ندارد. بیش از این نیست. نه اینکه این عمل ملک از شما خارج بشود.

بله، فجعل العمل للغير محقق لاضافة الملكية او حقية للغير، بله، فجعل العمل للغير محقق لاضافة الملكية او حقیه للغير دون جعل ایجاب العمل للغير و اما استکشاف الملك او الحق للغير من جواز الزامه بالعمل، همین که الزام داریم، واستيفاء منها قهراً علیه فغير صحيح فان الالزام بالعمل تارة من ناحية استحقاقه شرعاً للعمل علیه، مراد استحقاقه شرعاً مثلاً شارع گفته برو مثلاً شهادت بده، و اخرى من باب الامر بالمعروف ونهى عن المنكر، فالالزام لازم اعم، خود الزام بنفسه معنایش این نیست که حق درست بکند یا ملک درست بکند. و اما كون الايجاب بمنزلة التملك، تملك در جایی که ملک باشد، والاستحقاق حق، كما هو ظاهر كلامه قدس سره فلا يجدي، این ملک نسبت داده شده به شیخ جعفر کاشف الغطاء، كما هو ظاهر كلامه یعنی مراد شیخ جعفر کاشف الغطاء. فلا يجدي مع عدم الدليل على التنزيل؛ مرادش على التنزيل، یعنی بگوید حالا که من واجب کردم و تو واجب است انجام بدهی، پس ملک من شد. این تنزیل. یا حقی من پیدا کردم.

و غاية ما يمكن ان يقال في مقام اثبات الملك الانتزاعي له تعالى، له، تعالى نمی خواهد آقا این کل بحث ها قانونی است. بایجابیه هو انه كما يتوهم ان اباحة التصرفات، وقتی شما می گوئید اباحه دادن تصرفات، شما می توانید این آب را بخورید می توانید نخورید، این معنایش چیست؟ مرجعها الى جعل زمام امر العمل او كلى المال بيده، این معنایش این است. یعنی اباحه یعنی ملک تو است، وجوب یعنی ملک من است. از این راه ایشان وارد می شود. اینها را دیگر نخوانده بودیم تازه شروع می کنیم. ایشان می گوید ممکن است از این راه.

وقتی خدا می گوید مثلاً خدا چیزی نگفت، قانون چیزی نگفت، در اختیار شماست، ممکن است آب برای من بیاوری، ممکن است بیاوری، این می شود اباحه. اباحه یعنی ممکن است بیاوری ممکن است بیاوری، دقت کنید. اما وقتی من گفتم بیاور دیگر ممکن نیست. پس اگر گفتیم قبل از جعل آن عمل ملک شماست. بعد از جعل عمل ملک آمر است. روشن شد؟ قبل از اینکه جعلی بیاید، قبل از اینکه بگوید آب بیاور، این عمل ملک شماست، یعنی چه ملک شماست؟ دلتان می خواهد آب بیاوری، دلتان می خواهد آب بیاوری، من چیزی که نگفتم، ممکن است آب بیاوری ممکن است بیاوری. تا گفتم آب بیاور دیگر دست شما نیست.

پس این طور بگوییم قبل الجعل عمل ملک شماست، بعد الجعل عمل ملک آمر است. به مقابله این دوتا. ایشان یک راهش این است. تصور این.

می گویم این مطالب مصادره مطلوب است. باید اثبات کرد. نکته، نکته اثباتی است. چطور شما در می آورید وجوب و ایجاب یعنی ملکیت، یا حقیقت؟ یک راهش این است: مرجع الاباحه جعل زمام الامر العمل او کلی المال بیده، وليس الملك الا ذلک، یعنی چه؟ یعنی این عمل ملک خودش است. خصوصاً بناءً اعلی مرادفته للسلطنة، چون مخصوصاً که ملک به معنای سلطنت باشد. عرض کردم مرادف نیست، اساسش سلطنت خارجی بوده، بعد تحول پیدا کرده است. حالا ایشان مرادف گرفتند.

کذلک همچنان که اباحه معنایش این است ایجاب العمل علیه مرجعه الی انتزاعه من ید العبد، دیگر دست تو نیست که بخواهی انجام بدهی یا ندهی، حتماً باید انجام بدهی. واحترامه لنفسه، احترام آن عمل برای خود عبد، فالولی بایجابیه قد احتوی العمل لنفسه، بعد از اینکه ایجاب کرد، این عمل ملک ولی می شود، یعنی آن مولا به اصطلاح. وعینه لشخصه و اخذ زمام الامر بیده، تا من نگفتم آب آوردن به اختیار شماست، می تواند آب بیاورد، می تواند آب بیاورد، تا گفتم دیگر از زمام شما خارج شد. این معنایش این است که ملک من است. این تصویر ایشان. روشن شد تصویر؟

ایشان از این راه وارد شده است. چرا ایجاب مستلزم ملک است یا حق؟ چون قبل از ایجاب آن عمل ملک عامل بود، بعد از ایجاب ملک آمر می شود. به قرینه. اباحه یعنی ملک عامل، وجوب ایجاب یعنی ملک آمر.

و اخذ زمام الامر بیده، ولا معنى للملك الا الاحتواء أو السلطنة المساوقة لكون زمام الامر بیده، و حينئذ لا فرق بين الملك الانتزاعي الثابت له تعالى، عرض کردم له تعالى نمی خواهد در قوانین، و لغيره في ترتب اثاره عليه وهذا غير الملكية الحقيقية، دیگر چون وقت تمام شد، فردا.

دیگر به یک مناسبتی ایشان در بحث کفایه شان هم همین کار را کردند. یک دفعه رفتند روی ملکیت حقیقیه که برای خدا هست، اصلاً نباید این بحث را ایشان مطرح می کردند. اصلاً آن ملکیت حقیقیه جای بحثش اینجا نیست. بعد هم رفتند که این ملکیت حقیقیه از مقوله اضافه اشراقیه است نه از قبیل اضافه مقولی. اصلاً کلاً از بحث خارج شدند.

نکته فنی این است. ما الان نکات حقوقی را باید بررسی بکنیم. آن نکته حقوقی این است: هر عملی قبل از الزام ملک عامل است، بعد از الزام ملک آمر است.

آیا این درست است یا نه؟ این را باید فردا تحلیل بکنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين